

اروپا در حال
بیدار شدن است
از خطر شرارت
اسلام تندرو!

بیداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۴۸ کانون خردمداری ایرانیان
سال ۲۴ - مهر ماه ۲۵۸۳ ایرانی - ۱۴۰۳ عربی

آلمان پیشگام
گوشمالی دادن به
مسلمان های
مزاحم شده است

ماه غسل مسلمانان همیشه طلبکار و متجاوز در اروپا رو به پایان است

یا خود را با قوانین مدنی کشورهای غربی هماهنگ کنید یا برگردید به زیر خیمه و خرگاه، کنار شترها و شن زارهای بی آب و علف

احمد شاه بیان

مهاجری از افغانستان در ایران

حوالی ساعت ۲ بامداد پنجشنبه مرا در برابر یک مغازه ی پیتزافروشی در تهران که شبها آنجا کار می کنم دستگیر کردند. دو مأمور پلیس جوان که اونیفورم سبزرنگی بر تن داشتند همین که فهمیدند اهل افغانستان هستیم به من دستبند زدند و به طرزی رعد آسا مرا به مانده در رویه ۳

برگردان از وفاستوده نیا

تفاوت رفتار دو «محمد» با یهودی ها محمدابن عبدالله و سلطان محمد مراکشی

مراکش سال «۱۹۴۰» در شمال غربی آفریقا با آفتابی سوزان، زنانی با لباس های پر از رنگ های نارنجی، آبی و سبز و بازارهایی مملو از بوی خوش نعنا و ادویه های گوناگون حاکمی دارد به نام مانده در رویه ۲

تفاوت رفتار دو «محمد» با یهودی ها

مانده از رویه ی نخست

درون موتور محمد بن یوسف که ۳۰ ساله است، موهای مشکی، ابروهای پر پشت و نگاه پر از حسرتی دارد. مراکش در آن زمان مستعمره فرانسه است! همان طور که «ریچارد هورو ویتز» تاریخ نگار و نویسنده ی کتاب «در باغ نیکوکاران» در مقاله ای به سال «۲۰۱۷» برای لس آنجلس تایمز نوشت: محمد بن یوسف اصلاً قرار نبود بر تخت سلطنت بنشیند.

هنگامی که پدرش سلطان یوسف بن حسن در سال ۱۹۲۷ درگذشت، انتظار می رفت که برادر بزرگ محمد جانشین پدر شود. اما فرانسه به جای برادر بزرگتر، تاج را به برادر کوچکتر محمد ۱۸ ساله داد! ریچارد هورو ویتز می گوید: فرانسوی ها محمد را بر تخت نشاندند، زیرا فکر می کردند که او منعطف تر است و به راحتی می توان او را اداره کرد و قرار است که عروسک خیمه شب بازی فرانسوی ها شود.

این پیش بینی به طرز فاجعه باری اشتباه از آب درآمد، البته فرانسه مراکش را مستعمره خود نگه داشت اما محمد امر بر فرانسوی ها نشد! و با نام محمد پنجم، پادشاه مراکش گردید. از بخت بد محمد، در این زمان آلمان نازی به فرانسه حمله کرد و یک ماه بعدش فرانسه سقوط کرد. در این زمان ۲۵۰ هزار یهودی در مراکش تحت پادشاهی محمد زندگی راحتی داشتند که با پیروز شدن آلمان نازی بر فرانسه و مستعمراتش مانند مراکش این راحتی به پایان رسید.

سلطان محمد که بیم آزار یهودیان را به وسیله حکومت هیتلر احساس می کرد بارها گفت: «هیچ یهودی در مراکش وجود ندارد، ما تنها شهروندان مراکشی داریم!» ظاهراً آلمانی ها از این سخنان خوششان نمی آمد.

یک پژوهشگر فرانسوی به نام «رابرت اسارف» در سال ۱۹۹۷ نوشت: سلطان محمد مخالف سرسخت نژادپرستی بود. محمد که امیرالمومنین یا عالی ترین مرجع دینی برای مردمش بود مراقبت از یهودیان مراکشی را مسئولیت خود می دانست. او به فاتحان آلمانی می گفت: یهودیان مراکشی رعایای من هستند و وظیفه ی من این است که از آن ها در برابر تجاوز و تعدی محافظت کنم، ولی زورش به حکومت آلمان ها نمی رسید. در نوامبر ۱۹۴۱ مراکش شاهد جشن تاج گذاری سلطان محمد بود. در آن ضیافت در کنار سلطان محمد مهمانان افتخاری اش خاخام ها و یهودیان سرشناس دیده می شدند. مقامات آلمانی از حضور یهودیان در دربار سلطنتی خشمگین شدند. از نظر آن ها این نوعی توهین به اقتدارشان محسوب می شد.

ولی سلطان محمد مقاومت می کرد و به آن ها گفت: «من قوانین یهود ستیزانه ی جدید را به هیچ وجه تایید نمی کنم، یهودیان تحت حمایت

من هستند و هرگونه تمایز و تبعیض را بین اتباع خود مردود می شمارم!» هورو ویتز می نویسد: این حمایت با خطرات بزرگی همراه بود. برای آلمانی ها اصلاً سخت نبود که وضعیت را طوری مهندسی کنند که محمد کشته و فرد دیگری جایگزین او شود. در جاهای دیگر اتفاقات مشابهی رخ داده بود. این در واقع خطری بود که او به جان خرید زیرا به صورت آلمانی ها سیلی زده بود!

اقدامات سلطان محمد به آلمانی ها نشان داد که او یهودیان مراکشی را رها نمی کند. چون آلمان ها می خواستند همه یهودیان را به اردوگاه های مرگ بفرستند.

تا این زمان هنوز آمریکایی ها وارد جنگ نشده بودند. سرانجام در سحرگاه ۸ نوامبر ۱۹۴۲ سیصد و پنجاه هزار سرباز آمریکائی در شهرهای بندری مراکش فرود آمدند تا در اروپا به یاری متفقین ضد آلمانی بروند. نیروهای تحت نظر آلمان غافلگیر شدند و به زودی کنترل کشور را از دست دادند. سلطان محمد با آغوش باز از آمریکایی ها استقبال کرد و نیروهای مراکشی را به کمک آن ها فرستاد.

در سال ۱۹۴۳ مراکش به رهبری محمد میزبان کنفرانس متفقین در کازابلانکا پایتخت مراکش بود. جایی که با روزولت و وینستون چرچیل همنشین شد و در سال ۱۹۴۵ در شهر تازه آزاد شده ی پاریس، سلطان محمد به همراه شارل دوگل رهبر فرانسه در شانزه لیزه قدم زد!

محمد رهبری بود که در سمت راست تاریخ ایستاده بود، و هیچ یهودی مراکشی به اردوگاه های مرگ نازی فرستاده نشد در حالی که در اردوگاه های مشابهی چون الجزایر و تونس چنین نبود.

«سرژ بردوگو» رئیس شورای جوامع یهودی مراکش، در سال ۲۰۰۵ گفت که اقدامات سلطان محمد در طول جنگ جهانی دوم «قدردانی ابدی» یهودیان مراکشی را برایش به ارمغان آورد.

و اما مراکش هنوز مستعمره فرانسه باقی مانده بود ولی دولت فرانسه در سال ۱۹۵۳ از ترس این که محمد مراکش را به استقلال برساند او را سرنگون کرد! اما محمد مدت زیادی در تبعید نماند دو سال بعد در سال ۱۹۵۵ به مراکش بازگشت و تاج و تخت خود را پس گرفت. و از آن مهم تر مراکش با کمک محمد یک سال بعد از فرانسه به استقلال رسید! در حکومت جدید محمد به یهودیان حقوقی برابر با مسلمانان داد و متعهد شد که در لوای سلطنت او یهودیان همیشه محفوظ بمانند. به این شکل پادشاهان علوی همیشه در کنار جامعه ی یهودی بودند.

محمد پس از یک عمل جراحی در سال ۱۹۶۱ به طور غیر منتظره ای درگذشت، پسرش حسن دوم نیز همیشه مدافع هم زیستی مسلمانان و یهودیان بود. در ضیافت شام سلطنتی در سال ۱۹۵۵، بیل کلینتون، رئیس جمهور ایالات متحده به حسن گفت: «در منطقه ای که فوران احساسات و نفرت اغلب بر تفکر متین و روشن غلبه داشته است، صدای شما همیشه صدای عقل و مدارا بوده است».

مهاجری از افغانستان در ایران

مانده از رویه ی نخست

(ماشین) چپاندند، مثل یک بوجی (گونی) آرد! داخل موتور دو مرد دیگر هم نشسته بودند، یکی از آنها راننده‌ای خپل و ریشوبود و دیگری مردی حدوداً ۳۵ ساله بود که پیراهن چهارخانه‌ی طوسی داشت و وقتی که آن دو مأمور دیگر ناسزا بارم می‌کردند او که بعداً فهمیدم سروان و رئیس آن هاست لبخند مودبانه‌ای روی صورتش نمایان می‌شد، گویی از تحقیر من لذت می‌برد. من اما از شدت ترس همانند بید می‌لرزیدم. با صدای لرزان و وحشت‌زده گفتم «جناب سروان، من پاسپورت دارم و تا دو ماه دیگر وقت دارد». سربازی که کنارم نشسته بود سیلی محکمی به صورتم زد. حتی همین حالا که دو روز از آن واقعه می‌گذرد و دارم این متن را می‌نگارم، هنوز درد را در گوشم حس می‌کنم. سرباز دیگری که کنار راننده نشسته بود فریاد برآورد «تو که می‌خوری کثافت، اصلاً چرا اومدی اینجا؟ مگه خودتون کشور ندارید، چرا رفتی فست فودی کار کنی؟» آن دیگری که لبخند مودبانه‌ای داشت، سروان حالا با حالت عصبی جیغ می‌زد «ما هر شب از اونجا غذا می‌آریم و توی کثیف اونجا پیتزا درست می‌کنی. شما افغانیا سال به سال حموم نمی‌رین، بعد به چه حقی فست فودی کار می‌کنین؟»

موتور مقابل دروازه‌ی بزرگ آهنی می‌ایستد، سر دروازه نوشته است «کلانتری ۱۹ کاوه». محوطه‌ی کلانتری تاریک است و کسی آنجا دیده نمی‌شود جز مردی خنزر پنزری و ریشو که دروازه را به روی ما می‌گشاید. سربازان با توهین و چوب و چماق و لگد مرا به درون کلانتری می‌برند و به مردی که در انتهای سالن ایستاده می‌گویند «می‌دونی این افغانی توی پیتزا ۲۰۲۰ (نام مغازه) کار می‌کرد؟ باورت می‌شه تا الان مغازه‌شون باز بود؟ چند بار به این پدرسگ صاحب پیتزایی هشدار داده ایم که از دوازده به بعد غیر قانونیه، تازه افغانی هم استخدام می‌کنه». مرد که با شکم بزرگ و برآمده‌اش به سختی راه می‌رفت شوکر برقی‌اش را از کمرش بیرون آورد و چند تا به گردن و دنده‌هایم زد و سربازان دیگر با کوبیدن مشت و لگد بر سر و صورتم او را همراهی می‌کردند. هر بار که شوکر برقی را به جانم می‌زد از شدت درد به زمین می‌افتادم و ناله‌ای از سر بیچارگی سر می‌دادم. آن مرد از اینکه مرا به باد کتک گرفته بود سخت به وجد آمده بود و به سربازان دیگر می‌گفت «من گفتم دزد یا موادفروش بیارید، افغانی آوردید». وقهقهه‌ای سر می‌داد.

مرا به سلول تاریک و سردی انداختند که بوی گند و تعفن در آن نفس کشیدن را برایم غیرممکن کرده بود. کمی بعد فهمیدم که تنها نیستم، زیرا خرناس‌های وحشت‌آور مردی از گوشه‌ی دیگر سلول بلند شد. در تاریکی زندان چهره‌اش نمایان نبود، ولی همین قدر معلوم بود که از شدت سرما خود را در گوشه‌ای مچاله کرده و از خرناس‌های تشنج‌وارش

معلوم بود که خسته است.

مچاله شده در گوشه‌ی تاریک سلول به میله‌های سرد آهنی تکیه داده بودم و هر بار که صدای قدم‌های سنگین مأمورانی را می‌شنیدم که در راه پله بالا و پایین می‌رفتند از ترس اینکه دوباره مرا زیر چوب و چماق بگیرند و شوکر برقی به گردنم فرو کنند تمام وجودم فرو می‌ریخت.

همین که رفت و آمد آدم‌ها بیشتر شد و صدای دعا از طبقه‌ی بالا بلند شد فهمیدم که دیگر صبح شده است. صدا واضح‌تر شد، گمانم زیارت عاشورا بود. سربازانی که هر روز جشن مرگ و خشونت و دل‌آلی و باج‌گیری از مهاجران افغانستانی به راه می‌اندازند، حالا با صدای بلند دعای زیارت عاشورا می‌خواندند و بر یزید لعنت می‌فرستادند. سربازی قدکوتاه و لاغر اندام که ریش نامنظمی داشت مرا از سلول بیرون آورد و دستانم را به دستان مردی که هم بندم بود حلقه کرد و به ما دست بند زد. این بار قرار بود که ما را به دادگاه ببرند. از دروازه‌ی کلانتری که خارج شدیم همه‌ی آدم‌ها به چشم عجیبی به ما می‌نگریستند، به چشم مطرودان جامعه. بعضی با دلسوزی دستان دستبندزده‌ی ما را ورنده می‌کردند و سر می‌جنباندند. ناگهان دیدم که مادرم هم مقابل در ورودی کلانتری نشسته و اشک‌های چشمانش سرازیر است. دلم از درد پاره شد. بغضی خفت‌بار گلویم را می‌فشرد اما برای اینکه ته دل مادر خالی نشود خودم را استوار نگه داشتم. مادرم شروع به دویدن کرد تا تنها پسرش را در آغوش بکشد، اما همان سرباز قد کوتاه با بی‌حرمتی به مادرم گفت «برو برو چه خبره؟ پسر تو می‌بریم دادگاه، اونجا بیا ببینش. پنجاه تومن هم بده کرایه‌ی ماشین، پسر تو تا دادگاه می‌بریم». موتور حرکت کرد و مادرم با تمام رنج و اشک و آه جا ماند.

وقتی به دادگاه رسیدیم صاحب‌کارم هم در سالن انتظار دادگاه نشسته بود. مرا که دید نزدیک آمد و با صدای زیر و خفه‌ای در گوشم زمزمه کرد «بگو دو روز بیشتر کار نکردم، از قانون ممنوعیت کار افغانی در فست فود خبر نداشتم، بگو ظرف‌شور بودم تا آزادت کنند». قاضی مرد جوان حدوداً ۳۰ ساله‌ی خوش تیپ اما به شدت اخمو و بی‌حوصله‌ای بود. هنوز ننشسته بودم که پرسید «کارت داری؟» گفتم: «پاسپورت...». وسط حرفم پرید و با عصبانیت فریاد زد «فقط جواب منو بده، حرف اضافه نمی‌زنی». گفتم: نه آقا کارت ندارم. بعد رو به صاحب‌کارم کرد و گفت «این افغانی که تقصیری نداره. به هر حال گذرنامه هم داره. تو که می‌دونستی استخدام اتباع در رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌ها غیرقانونیه، عمل غیرقانونی انجام دادی و می‌ری زندان». و رو کرد به سرباز که همچون مجسمه کنار دروازه ایستاده بود. دستور داد که به دستان صاحب‌کارم هم دستبند بزنند. صاحب‌کار که مرد نیرنگ‌باز و چرب‌زبانی است، فوراً به گریه و زاری افتاد که پدرم جانباز این مملکت است و ما خانواده‌ای مذهبی هستیم و اگر زندان بروم خانواده‌ام گرسنه می‌مانند و از این حرف‌ها. حتی به دروغ قسم خورد که مانده در رویه ۱۰

از دکلمه فریدون فرح اندوز

گردآورنده و ویراستار - دکتر احمد ایرانی

سخنرانی فراموش نشدنی ویکتور هوگو در مجلس ملی فرانسه

سخنرانی فراموش نشدنی ویکتور هوگو در مجلس فرانسه به عنوان یکی از تاثیرگذارترین سخنرانی های دو قرن اخیر همواره در یادها خواهد ماند. متن این سخنرانی با ترجمه اندیشمند فرزانه زنده یاد شجاع الدین شفا چنین است:

برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن حکومت بیش از یک قاتلِ عادی حق قاتل شدن نداشته باشد و وقتی که به صورت حیوانی درنده عمل می کند با خودش نیز چون حیوانی درنده عمل شود.

برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن جای کشیش در کلیسای خودش باشد و جای دولت در مراکز کار خودش، نه حکومت در موضع مذهبی کشیشان دخالت کند و نه مذهب به بودجه و سیاست دولت کاری داشته باشد.

برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن، هم چنان که قرن گذشته ما، قرن اعلام تساوی حقوق مردان بود، قرن حاضر ما قرن اعلام برابری کامل حقوق زنان با مردان باشد.

برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن آموزش عمومی و رایگان از دبستان گرفته تا دانشگاه همه جا راه را به یکسان بر استعدادها و آمادگی ها بگشاید. هر جاکه فکری باشد کتابی نیز باشد. نه یک روستایی بدون دبستان، نه یک شهر بی دبیرستان و نه یک شهرستان بی دانشگاه باشد. و همه این ها زیر نظر و مسئولیت حکومتی لائیک، کاملاً لائیک، حکومتی مطلقاً و منحصرأ لائیک باشد.

برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن بلای ویرانگری به نام گرسنگی جایی نداشته باشد. شما قانون گزاران از من بشنوید که فقر آفت یک طبقه نیست، بلای همه ی جامعه است. رنج فقر تنها رنج یک فقیر نیست، ویرانی یک اجتماع است. احتضار (حال جان کندن و مردن) طولانی فقیر است که مرگ حاد توانگر را به دنبال می آورد. فقر بدترین دشمن نظم و قانون است. فقر نیز همانند جهل شبی تاریک است که الزاماً می باید سپیده ای و بامدادی در پی داشته باشد.

۱- خدای سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام، خدایی ضد دانش و معرفت است، زیرا به آدم و حوا فرمان می دهد که هرگز میوه درخت معرفت را نخورند.

۲- از دید یهودیت، مسیحیت و اسلام، خداوند شیفته و شیدای ستایش و چاپلوسی است.

۳- بنا بر برآورد دین شناسان بزرگ، در کتاب هایی که مقدس نامیده شده اند بیش از هشتاد هزار مورد اشتباه، تناقض، و ضد و نقیض گویی وجود دارد.

۴- یهودیت برستون های وحشت، اطاعت کامل، انتقام هراسناک و بندگی بی چون و چرا بنیاد گذاری شده است. اسلام نیز در همه این موردها دست کمی از یهودیت ندارد.

۵- یهودیت دین توحیدی یا یکتا پرستی نیست. زیرا یهوه خدای یهود می گوید گرچه خدایان دیگری هستند اما شما باید فقط از من بترسید.

۶- مسیحیت نیز مانند یهودیت دین توحیدی یا یکتا پرستی نیست. زیرا در این دین علاوه بر خدا دو نیروی دیگر - مسیح فرزند خدا و روح مقدس نیز وجود دارند. این خدایان سه گانه را «تثلیث» می نامند.

۷- اسلام نیز به مانند یهودیت و مسیحیت دین یکتا پرستی نیست. زیرا الله خدای اسلام، نیروی دو شخصیتی است، خدای بخشنده و مهربان در برابر خدای جبار و قهار و مکار.

۸- بنابر کتاب های یهودیان خدای یهود یا «یهوه» بزرگترین ویژگی خود را ترسناکی و انتقام جویی اعلام می کند، الله اسلام نیز از نظر جباری و ترسناکی دست کمی از یهوه ندارد.

۹- خدای این سه دین، دین های سامی یا خاورمیانه ای دو بار اشتباه بزرگ می کند بار نخست از آفریدن انسان پشیمان می شود و جز یک خانواده همه مردم دنیا را می کشد، بار دوم از فرستادن طوفان نوح پشیمان می شود و قول می دهد بار دیگر این اشتباه را تکرار نکند.

۱۰- تورات نیز به مانند انجیل کتاب واحدی نیست. چهار تورات اصلی و چندین تورات فرعی به وسیله نویسندگان گوناگون در دوران های مختلف نوشته شده اند.

بهایی ها اگر خودشان را مانند مسیحیت به روز نکنند، فرزندان شان زندگی

تنگستانی

راحتی نخواهند داشت.

حکومت آدم خواران

محمد محمدی جوانی که در انقلاب مهسا، هم در خیابان و هم در فضای مجازی از معترضان و مبارزان فعال بود در جریان اعتراضات خیابانی گلوله خورد. ماموران سرکوب او را از روی تخت بیمارستان وساعتی پس از عمل جراحی برای خارج کردن گلوله، با خود به زندان می برند و با همان حالش او را آویزان می کنند که استخوان هایش می شکند. محمد را روزها و هفته ها و ماه ها زیر وحشیانه ترین شکنجه ها نگی می دارند به شکلی که او را از جوانی سالم وشاداب به مردی در هم وشکسته تبدیل می کنند. خودش می گوید بعید است خیلی زنده بمانم. مرا بردند اطلاعات و بلایی نبود که سرم نیاورند. به طوری که برایم مرگ شده بود آرزو، دیگر چیزی برای از دست دادن ندارم. فقط می خواهم پیش از مردنم مردم بدانند حکومت محسن شکاری دوست مرا بی گناه اعدام کرد، خیلی ها را بیگناه اعدام کردند، مردم نگذارید خون این جوان ها پایمال شود، من به درک، مرا این سری خواهند کشت، شکی در آن ندارم، چیزی هم برای باختن ندارم. فقط می خواهم کاری را که شروع کردیم ملت تمامش کند، وسط راه ول نکنیم، این همه کشته، این همه زندانی، نگذارید زحمتمون هدر برود، خواهش می کنم ننشینید و نگذارید مبارزه از نفس بیفتد.

در زندان به دنبال راهی بودم که خودم را بکشم. می گفتم خدایا میشه زیر شکنجه بعدی بمیرم، خسته شده بودم از درد کشیدن. حدود سه ماه مرا هر روز می کشتن زنده می کردن دوباره می کشتن. کل این استخوان های من بارها شکسته و جوش خورده است.

اراذل حکومتی سعی داشتند محمد را مانند دوستش محسن شکاری که اعدام کردند به قتل یکی از عوامل سرکوب مردم متهم کنند. اما محمد در هنگام کشته شدن فرد حکومتی، در بیمارستان بستری بوده ولی آن ها با وجود این که ثابت می شود محمد در آن روز در بیمارستان بوده باز هم شکنجه را متوقف نکرده اند.

مرا یک سری بردند دادگاه به اتهام قتل که آن را به گردن بگیرم. به آن ها گفتم آن تاریخ من تیر خورده و در بیمارستان بستری بودم. نمی دانید سیستم قضایی و اطلاعاتی این رژیم چقدر مسخره است. یکی را راحت قاتل می کنند و بعد می کشن بالا بدون این که قتلی کرده باشد، ببینید این اعترافاتی را که جلوی دوربین از مردم می گیرن. چنان بلایی سرت می آورند که به مرگ بیشتر راضی می شوی تا زنده ماندن در دست این ها، من خودم بارها در دادگاه گفتم آره من زدم، من کشتم تا راحت کنند.

ولی این آدم خوارهای روانی زدن را بیشتر از اعدام دوست دارند، از بس بی شرف ها عقده ای و بی پدر و مادر هستند بارها به من دیکته می کردند که چی باید بگی ناچار می شدم و حرف آن ها را تکرار می کردم اما فایده نداشت. در نهایت من می گفتم برای بار چندم چک کنید ببینید آن روز من کجا بودم.

من اکنون نفس کم می آورم و با دستگاه اکسیژن نفس می کشم، دندون

هام همه را شکسته اند و هنوز خون ریزی دارم، خون ریزی داخلی دارم. بعید می دانم زنده بمونم، با بلایی که سرم آوردند یک جای بدنم سالم نمونده شما عکس و فیلم های مرا قبل از دستگیری ام ببینید. الان هم مرا ببینید. این مدت یک ساله ۲۰ سال پیر شدم. هیچی ازم نمونده. محمد یکی از هزاران جوانی است که پس از مرگ دلخراش مهسا امینی تصمیم گرفت با اعتراض در خیابان به جنگ با ظلم و فساد حاکم برود. او آن چه را شرافت نامیده می شود در مقابل بی تفاوتی وسکوت و تن دادن به حقارت انتخاب کرد و بهای سنگینی که برابر با از دست دادن سلامتی و جوانی و کشیدن دردهای زیاد بود پرداخت و هنوز باید بپردازد. و به قول خودش او را هم در نهایت اعدام و یا سر به نیستش می کنند.

**از آن جایی که خدا لال است،
می توان هر ادعایی را به او
نسبت داد.
ژان پل سارتر**

**از این پس تا زمانی که مردم
ایران هم چنان مسلمان باقی
بمانند، روزگار تباهی، عقب
ماندگی، فقر، بی عدالتی نیز
ادامه خواهد داشت.**

**دین راه سعادت انسان ها نیست.
دین فقط منبع درآمد برای
آخوندهای مفت خور هر دین است؟**

سیروس - ۵

شهریور ۱۳۲۰

این رخداد بزرگ تاریخی و کم نمونه در جهان در کشور ما رخ داد. اگر چه ارتباط مستقیمی با دین و خرافات ندارد اما یادآوری آن چشمان ما را در راه مبارزه سیاسی که در پیش داریم باز خواهد کرد و اپوزسیون را ناچار به اتحاد می کند.

روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ مردم ایران که تازه از خواب بیدار شده بودند خبر رسید نیروهای شوروی از شمال و شرق ایران از زمین و هوا بدون هیچ هشدار به ایران حمله کرده اند و در همان ساعات ایرانی ها شنیدند که نیروهای انگلیسی هم از جنوب و غرب ایران به کشور یک لاقبای شان حمله کرده و هر دو نیروهای روس و انگلیس شهرهای سر راه را به سرعت اشغال کرده و به سوی تهران در حرکت هستند و در مقابله ای که ارتش جوان و کوچک ایران در برابر دوارتش بزرگ مهاجم داشتند ارتش ایران به سرعت متلاشی شد که حتا نیروی نظامی برای محافظت پایتخت و جان مردم و پادشاه و دولتمردان وجود نداشت. انگلیسی ها به رضاشاه پیشنهاد استعفا دادند. رضاشاه با فشار متفقین که کشور را به اشغال خود درآورده بودند و به توصیه دولتمردان ایرانی که اطراف رضاشاه بودند مانند محمد علی فروغی ناچار به استعفا شد و محمد علی فروغی و یارانش در یک غافلگیری سریع فرزند رضا شاه «محمد رضا» را شاه جوان ایران معرفی کرد و فرصت نداد مهاجمین برنامه های دیگری را پیاده کنند و کشور بدون رهبر به دست این و آن بیفتد و جنگ داخلی رخ دهد.

در این حمله قوای شوروی شامل ۴۰ هزار سرباز، هزار تانک و ۴۰۹ هواپیمای جنگی و چند بمب افکن سنگین بود که گویی می خواهد با آمریکا بجنگد. از آن سو انگلیسی ها با ۱۹۰۰۰ سرباز و ۵۰ تانک و نیروی هوایی انگلیس نیروهای زمینی شان را پشتیبانی می کردند. مهاجمان ابتدا راه آهن سراسری ایران را برای انتقال نیروها و وسایل خود به پشت جبهه شوروی در اختیار خود گرفتند. در جریان حمله هماهنگ و مشترک شوروی و انگلیس بسیاری از شهرهای ایران شدیداً بمباران شدند و نیروی دریائی ایران را به کلی نابود کردند و تعداد زیادی از افسران و درجه داران و سربازان را کشتند که تعدادشان از ۵۰۰ تن گذشت. عصر همان روز رضاشاه که هنوز بر سر قدرت بود طی تلگرافی به روزولت رئیس جمهور آمریکا از او خواست هر چه زودتر مانع پیشروی و ادامه حملات نیروهای مهاجم روس و انگلیس در ایران شود. اما دولت آمریکا با صراحت این درخواست را رد کرد و پاسخ داد آمریکا هدف انگلستان را هدف خود می شمارد!

اسلام واقعی

آیا اپوزسیون ما با این سوابق هنوز چشم بدست کشورهای بیگانه مانند آمریکا و انگلیس و اسرائیل دارد یا متوجه شده که فقط با همدلی و اتحاد ملی باید ایران را نجات دهد؟

یک ویدئوی شرم آور به دست ما رسیده که پرده از روی صورت شیعیان فاسد اسلام برمی دارد بدون یک واژه کم یا زیاد مطالب گفته شده را از روی نواری بی سی عربی پیاده می کنیم.

گوینده چنین آغاز می کند: سینه زنی، سیاه پوشیدن و گریه برای امام حسین، و مانند این ها چیزهایی نیستند که زائران ایرانی را به ویژه در پیاده روی سالانه با اشتیاق بسوی کربلا می کشاند.

تحقیقات بی بی سی عربی نشان می دهد که در دوران عاشورا تا اربعین بازار سکس صیغه در کربلا رواج خارج از تصویری پیدا می کند. قوادی (جاکشی) شغل پردرآمد بسیاری از روحانیان شیعه در دوران اربعین و دوازده ماه سال است.

آن ها در اطراف اماکن زیارتی دختران نوجوان و کودک را به زائران کرایه می دهند. بله حتا کودکان را.

در اینجا دوربین مخفی بی بی سی مکالمه خبرنگار خود را که بشکل مشتری با آخوندی که بر سر معامله چانه می زند ضبط میکند که می شنویم.

مشتری- آیا می شود با دختر از جلوسکس داشته باشم؟
آخوند- نه از جلو نمی شه، از پشت اشکالی نداره. از جلو نمیشه چون بکارتش خراب میشه! همانطور که گفتم از پشت مشکلی نیست.

مشتری- می ترسم از پشت دردش بگیره.

آخوند بی شرم- دیگه خودتون می دونید، تحمل می کنه یا نمی کنه!

مشتری- پس دختر کوچک هم باشه مشکلی نیست؟

آخوند پفیوز پاسخ می دهد- نه مشکلی نیست، نه سال به بالا مشکلی نیست، فقط باهاش بازی کن و دخول نکن (در اینجا آخوند با دست های خودش عمل گرفتن پستان دختر را در دستانش به مشتری نشان می دهد که این کارها ایرادی ندارد). فقط از جلو دخول نکن، دیگه هر کاری دوست داشتی بکن. اگر راضی شد می توانی از پشت دخول هم داشته باشی. باقی هر کاری دوست داشتی بکن.

همان طور که گفتم، مشتری از پژوهشگران بی بی سی عربی است که در قالب متقاضیان سکس برای پیدا کردن واقعیت رل مشتری را بازی می کند و دوربین مخفی از گوشه ای تمام سخنان رد و بدل شده را با تصویر و صدای واضح ضبط می کند.

پژوهشگر بی بی سی در قالب مشتری سکس صیغه با چندین آخوند



← معروف شیعه ی دیگر نیز تماس می گیرد. این آخوندها هر کدام لیستی از دختران آماده برای سکس صیغه یا به قول خودشان «ازدواج برای عیاشی» را در اختیار پژوهشگران که رل مشتری را بازی می کردند قرار می دهند.

دختران باکره، قیمت شان برای یک روز تا ۱۰۰۰ دلار نیز می رسد و قوادی در اینجا یکی از پردرآمدترین شغل هاست که آخوندهای شیعه در اطراف اماکن مذهبی به ویژه دور و بر قبر امام حسین به راه انداخته اند.

در اینجا نوار که معلوم است کوتاهش کرده اند صدای خوش مداح ایرانی شنیده می شود که در یکی از مساجد بزرگ گویا در مشهد است برای تبلیغ رفتن زائران به کربلا می خواند: کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم! کربلا منتظر ماست بیا تا برویم. پایان نوار

بی دلیل نیست که می بینید هر سال خیل مشتاقان کربلا که پای پیاده راه می افتند. سال به سال بیشتر می شود چون خبرهای خوش برای مردهای پیر و جوان ایران و برخی زنان ایرانی نیازمند به پول که آن ها هم از این بازار آزاد پولی بدست می آورند در کربلا برقرار است.

شک نکنید روسپی خانه های دور و بر حرم امام رضا کپی شده این کسب و کار از همشهری های امام حسین است. و هیچ یک از بزرگ عمامه داران هم مانند سیستانی و خامنه ای و مجلسی های خبرگان و بقیه ایرادی نگرفته و حرفی نمی زنند.

فرستنده: مهدی بابا اف

انتظار طولانی

ملت اسرائیل تاریخی چند هزار ساله دارد. مدت بیست و پنج قرن از حیات تاریخی اش را در سرگردانی و دربدری گذراند، اما همه ی آن ها را با صبوری خاص تحمل کرد تا سرانجام به خانه آباء و اجدادی خویش بازگشت. این کورش بزرگ بود که درهای زندان شهر بابل را گشود، در آن زندان مدت هفتاد سال اسرائیلیان زندانی بودند. طفل شیرخوار به آن زندان برده شد، پیرمردی هفتاد ساله از زندان بیرون آمد.

کورش وارد معبدهای گوناگون آن زندان، از جمله معبد یهودیان گردید. احترامات لازم را به جا آورد و فرمان آزادی تمام زندانیان را صادر کرد. فرمانی کلی تر نیز صادر نمود که مایه و پایه ی اعلامیه حقوق بشر در قرن اخیر است. این فرمان بر پیشانی تاریخ به این خلاصه شده که هر کس هر کجا می خواهد می تواند زندگی کند، در پیروی از هر مکتب عقیدتی آزاد است. کورش در برقراری مجدد پادشاهی و استقلال اسرائیل عملاً کمک نمود.

اسرائیلیان از آن روز تاکنون حق شناسی نسبت به کورش و احترام به او را به صورت سنتی و رسمی حفظ کرده اند و این شاهکار کورش را در ردیف امور مقدس قرار داده اند و دعایشان درباره کورش بلاانقطاع از ناقوس معابدشان به گوش ها می رسد. صدایی که دیگر خاموشی نگیرد.

به واقع دوستی ملت اسرائیل با ملت ایران از آن روز شروع شد که پای کورش بر کف زندان بابل گذارده شد و کلیدهای زندان ها و معبدها بدست کورش افتاد. ملت یهود آزاد گردید، گروهی از آنان در ایران باقی ماندند که شدند شاخه ای سرسبز از درخت جامعه تاریخی ایران، و به کارهای مدیریت کشور دعوت شدند، به وزارت و حکومت رسیدند، به خدمات علمی و فرهنگی دست زدند، به بردن نام یکی از آنان در گذشته های دور، خواجه رشید الدین فضل اله که مدت سی سال وزارت سه تن از شاهان مغول تبار را برعهده داشت اکتفا می کنیم. او که علاوه بر مرد سیاست، از مورخین بزرگ ایران می باشد و کتاب جامع التواریخ اش از معتبرترین تاریخ هاست (سال ۷۰۶ هجری).

«این نوشته را دکتر عزت اله همایونفر سال ها پیش نوشته بود که یهودی های زیادی در ایران زندگی می کردند.» می نویسد: هم اکنون صدها هزار یهودی در سراسر ایران زندگی می کنند. عصای ایرانی بدست دارند و چتر کشور ایران بالای سرشان است. از شروع مشروطیت تا به امروز نماینده در مجلس شورا و بعدها نماینده در مجلس سنا داشتند و هم اکنون دارند.

و اما امروز نه تنها کورش که مولف اعلامیه حقوق بشر است بلکه تاریخ که آئینه روزگار باشد از ملت اسرائیل انتظار دارند که ره چنان روند که کورش رفت و نام اش همچو نگین گرانبهایی که بر انگشتی روزگار باقی مانده، نام اسرائیل هم به نام فرزند خلف کورش بر سینه تاریخ بماند.

نه تنها کورش بلکه تاریخ می گوید که ای ملت اسرائیل، به شکرانه ی بازیافتن وطن و به اعتبار آزاد اندیشی و به شکرانه پیشرفت هایی که در علم و صنعت و هنر بدست آورده ای، تدبیری بیاندیش که با فلسطینی ها به صلح و مودت برسی که جهان امروز، جهان بدست قلم است نه بدست شمشیر.

من این تالیف ناچیز را به این امید به ملت دوست و برادرمان اسرائیل پیشکش می کنم که به زودی با ملت فلسطین بر سر میز صلح بنشینند، دست یکدیگر را بفشارند و بر پیشانی همدیگر بوسه آشتی بزنند.

**بیاکه نوبت صلح است و دوستی و عنایت
به شرط آن که نگوئیم از آن چه رفت حکایت**

ژنو - بهار سال ۱۳۸۵ - دکتر عزت اله همایونفر

گیرم گلاب ناب شما عطر قمصر است

اما چه سود حاصل گل های پر پر است

آیا گوینده این شعر را به خاطر می آورید؟ یلی از خراسان به نام «بیداد» که با یک غزل مثنوی طولانی یک شبه ره صد ساله رفت و مشهور شد؟ «بیداد» پس از خواندن این شعر که در فضای مجازی هزاران بار پخش شد چند سالی دیگر دیده نشد، معلوم نیست زندان بوده یا پنهانی می زیسته. خوشبختانه در یک ویدئوی جدید پس از سال ها «بیداد» که نام اصلی اش «امیر حسین خوشنویسان» است ظاهر شد و شعر جدیدش را هم خواند که از هر دو شعر مبارزاتی او چند بیتي را می بینید.

گیرم گلاب ناب شما اصل قمصر است

اما چه سود، حاصل گل های پر پر است

وقتی به دادگاه عدالت طناب دار

بر صدر می نشیند و قاضی و داور است

از من مخواه شعر تر، ای بی خبر ز درد

شعری که خون از آن نچکد ننگ دفتر است

دیگر بس است هر چه دو پهلوسروده ام

من ریزه خوار سرفره ناکس نبوده ام

از بس سرودم و نشنیدید خسته ام

من از نگاه سرد شما دل شکسته ام

دادی چنان کشم که جهان را خبر شود

گوش فلک ز ناله بیداد کر شود

تا کی در انتظار مسیح دوباره اید

در جستجوی نور کدامین ستاره اید

اینان تمام هستی ما را گرفته اند

شور و نشاط و مستی ما را گرفته اند

باید دوباره قبله خود را عوض کنیم

با خشت عشق کعبه ای از نو بنا کنیم

و چند بیتي از شعر جدید «بیداد»

این بخت با تو یار نمی ماند ای یزید

این چرخ بر مدار نمی ماند ای یزید

گیرم که شاهی از سر زمین بر زمین زدی

این اسب بی سوار نمی ماند ای یزید

این شهر بی خدا که در آن پر سه می زنی

خالی ز شهر یار نمی ماند ای یزید

ما خاندان نور و تو ابلیس زاده ای

ابلیس برقرار نمی ماند ای یزید

کافر شدی به عدل و مسلمان شدی به ظلم

این ظلم پایدار نمی ماند ای یزید.

فقط وطنم را...

«لطفی بوشتاق» خواننده کهنسال و قدیمی تونسی و مطرح در جهان عرب، با ساز عودی که خودش می نوازد و پشت سرش ارکستر بزرگی با او همراهی می کنند یک ترانه میهنی را با اندوه بسیار چنان می خواند و گریه می کند که همه سالن و افراد ارکستر را به گریه می اندازد. لطفی بوشتاق با صدای بم که با سوز ساز عود در هم می آمیزد رو به سیاستمداران و احزاب جاهل سیاسی و بی لیاقت کشورش (مانند اوضاع امروز ایران) می خواند:

رویای من فقط یک چیز است

این که سرزمینم باقی بماند

هرگز از شما نبوده ام

رویای من فقط یک چیز است

این که این سرزمین باقی بماند

بی هیچ جنگی و بی هیچ خرابی

بی هیچ مصیبتی و بی هیچ رنجی

همه ی مناصب مال شما

همه ثروت ها مال شما

ولی وطنم را برای من باقی بگذارید

وطنم، وطنم، وطنم را

برای من باقی بگذارید

در ۴۰ سال گذشته تنها پولی که از جیب ملت ایران خرج شد و مردم از خرج آن قلباً راضی بودند، خرید همین «پیجر» هایی بود که دردست رهبران حزب الله منفجر شدند!

اگر رئیسی ۶ کلاسه در کرملین نماز می خواند

نمی توان ایراد گرفت. ولی شگفت آور است

دکتر پزشکيان رئیس جمهور جدید ایران که در

دانشگاه و علم زیست شناسی با داروین آشنا

شده است چرا به زیارت و خاک بوسی گور علی

پسر ابیطالب می رود.

م.خ.پ

کورش سلیمانی

دلایل دشمنی و نفرت از یهودی ها در تاریخ

از روزگاران بسیار دور، همواره قوم و قبیله، و ایل و عشیره های گوناگونی در برخی کشورها وجود داشته اند که با قتل و خونریزی و تجاوز در دل ها نفرت افکندند ولی روزگارشان به سر آمد و دیگر نامی از آن ها برده نمی شود.

برای نمونه مغول ها روزگاری میلیون ها انسان بی گناه را نه تنها در ایران بلکه در هند و چین و اروپا به خاک و خون کشیدند ولی اکنون چنگیز مغول به تاریخ پیوسته است.

از تک های مکزیک در آمریکای جنوبی به فرمان خدای خود به مناطق مجاور هجوم میبردند و قلب اسیران خود را زنده زنده از سینه بیرون می کشیدند تا به خدای خود هدیه کنند! ولی اکنون دیگر نام و نشانی از آن ها نیست.

سازمان مخوف مافیا معروف ترین تشکیلات تبهکاری در جهان روزگاری در راس همه اخبار جهان بود ولی امروز کسی ایتالیایی ها را که مرکز اعمال مافیا بود مقصر نمی داند. و اما دشمنی با یهودی ها چگونه آغاز شد که متأسفانه هنوز ادامه دارد. گرفتاری یهودیان زمانی شروع شد که یک خاخام یهودی ادعای پیامبری کرد (مسیح) و عده ای را دور خود جمع نمود. ضمن این که بسیاری دیگر ادعای او را باور نداشتند. در همین زمان که امپراطوری رم حکمروایی داشت عیسای مسیح به صلیب کشیده شد. عده ای قیصر روم را باعث و مقصر دانستند و برخی هم تقصیر را به گردن یهودی ها انداختند و از طرف کلیسا هم که جرات نمی کردند قیصر روم امپراطور را قاتل عیسا بدانند یهودی ها را بانی و مسبب به صلیب کشیده شدن عیسی دانستند که مکافات این اتهام قرن ها دامن یهودی ها را گرفت و یهودی ستیزی در سرزمین های مسیحی ریشه دوانید. از سوی دیگر نوبت به اسلام دین جدید دیگری رسید که نویسندگان قرآن یهود ستیزی را به نام وحی الله در قرآن وارد کردند و بهانه ای به نام الله بدست مسلمان ها دادند تا این بار یهودی ها مورد نفرت مسلمان ها قرار بگیرند که این اختلاف هزار و چهار صد سال است بین مسلمان ها با یهودی ها ادامه دارد.

یهودیان که دیدند دو دشمن نیرومند زندگی آن ها را در معرض خطر و نابودی قرار داده است به دنبال کسب و کار و علم و ثروت رفتند و در همه این موارد به موفقیت های شایانی رسیدند که همه اش از روی تلاش و زحمت زیادی بود که متحمل شدند. ولی در همین موقعیت ها بود که فرمانروایان و سلاطین کشورهای گوناگون به دانش و هنر و سرمایه های

مالی و علمی یهودیان نیازمند شدند و دسته دسته آن ها را به کشورهای خود فراخواندند تا برای پیشرفت کشورشان به آن ها یاری کنند. به همین شکل یهودی ها در سراسر جهان پخش شدند و به پیشرفت امور بازرگانی و علوم گوناگون کشورهای یاری رساندند ولی در همه احوال مورد حسد و کینه غیر یهودی هایی هم قرار می گرفتند و برخوردهایی هم پیدا می کردند.

موضوع جنبی دیگری هم گرفتن بهره پول موضوعی بود که در مسیحیت و اسلام حرام ولی یهود اشکالی بر آن نمی دید و در نهایت جهان آن را پذیرفت و در سیستم بانکی در جهان وارد شد و امروز بهره دادن و بهره گرفتن برای همه ادیان بدون اشکال گردیده اما اگر یهودی ها بهره بگیرند آن را «نزول» می نامند! ظهور کمونیست و تضاد آن با سرمایه داری دشمن جدیدی را بر علیه یهودی ها که مشوق سرمایه داشتن بودند بر دشمنان قبلی افزود.

همه این ها را گفتیم اما شکل نوشته های زهر آگین در نوشته های مذهبی خود یهودیان را نمی شود در این دشمنی ها نادیده و کوچک گرفت چون آن را وحی الهی می دانند و در آن تغییری نمی دهند و آن را به نسل های آینده منتقل می کنند که یهودی ستیزی ادامه پیدا می کند.

موضوع آخر این که برخی از یهودیان نوشته های تورات را کلام خدا می دانند و بعضی دیگر به بی اساس بودن اینگونه نوشته های مذهبی رسیده اند ولی تورات را دلیل بقا و پایداری قوم یهود می دانند و یهودیت را نوعی شناسه خود می پندارند و به راحتی نمی توانند از آن بگذرند.

یهودی ها هم مانند سایر باورمندان بری از اشتباه نبوده و سعی لازم در خنثی کردن و مبارزه با یهود ستیزی نکرده اند. یهودیانی هم که با تعصب زیاد باور دارند خدا پشت و پناه آن ها می باشد و آن ها را از مصیبت ها نجات می دهد خودشان بزرگترین مصیبت برای یهودیان می باشند.

آنچه را که دلایل دشمنی و نفرت مردم از یهودی ها بود برشمردم ولی نباید فراموش کرد تعداد یهودی های در میان مردم جهان به قدری کم است که ماندگاری شان طی هزاران سال در میان این همه دشمنی و نفرت از چپ و راست کار اسانی نبوده و نیست و موجودیت قوم کوچک یهود به یک معجزه می ماند و بس، معجزه ای از دست طبیعت و روزگار.

**چون دین نمی تواند نیازهای اساسی
مردم را در این دنیا برآورده کند،
وعده تامین آن ها را در جهان پس از
مرگ به مردم می دهد. فروید**

مهاجری از افغانستان در ایران

مانده از رویه ۳

نمی دانسته استخدام اتباع، غیرقانونی است.

قاضی برگه ای به کلانتری ۱۹ نوشت و گفت که اگر کارت اقامت و کارگری دارم مرا آزاد کنند، زیرا من به صورت قانونی وارد ایران شده بودم و از مدت اعتبار ویزایم دو ماه دیگر باقی مانده بود. پس دلیلی برای دستگیری یا خروج اجباری ام از ایران نداشتند. اما در کلانتری ۱۹ بدون توجه به حکم دادگاه نه تنها دستانم را از پشت دستبند زدند بلکه به پاهایم هم زولانه (بند آهنی) انداختند و مرا برای تأیید اعتبار ویزایم به اردوگاه بختیاردشت بردند. اکثر کسانی را که به اردوگاه می آورند مهاجرانی هستند که به صورت غیرقانونی وارد خاک ایران شده اند. شاید کمتر کسی را بباید که هم مدرک معتبر اقامت داشته باشد و هم او را این گونه با دستان بسته و زولانه هایی که هنوز جای زخم هایش پشت پایم مانده است به اردوگاه بیاورند. تلو تلو خوران از دروازه ی بزرگی وارد سالن شدیم، چشمم به انبوهی از آدم هایی افتاد که پراکنده روی خاک ها نشسته بودند. از دیدن چهره های سرد و بی روح این آدم ها، این اتباع بیگانه، این غریب های آشنا یک لحظه در جایم میخکوب شدم.

یک سرباز صدا زد «برو، چرا وایستادی؟» دست بندم را باز کردند، اول انگشتان شست و بعد چهار انگشت دست را یکی یکی روی دستگاه بایومتریک گذاشتم. رئیس اردوگاه به سربازی که با من آمده بود گفت «گذرنامه ی این پسر اعتبار دارد. آزادش کنید برود دنبال کارش». سرباز اما گفت «نه، باید کلانتری برویم و صورت جلسه بنویسیم، بعد آزاد می شه». دوباره وقتی از اتاق بایومتریک بیرون رفتم انبوهی از جمعیت را دیدم که داشتند هاج و واج به من نگاه می کنند. یکی از آنها پرسید «توره چرا زنجیر و زولانه انداختند؟» فهمیدم که نگاه های شگفت زده ی این جمعیت به خاطر همین «زنجیر و زولانه» است که به دست و پاهایم بسته اند. راه رفتن دیگر برایم غیرقابل تحمل شده بود، پابندهایم تنگ تر شده بودند و پشت پاهایم را زخمی کرده بودند. قبل از اینکه اردوگاه را ترک کنیم لحظه ای ایستادم و دوباره به آن لشکر ارواح سرگردان و دوزخیان روی زمین که این بار در صف های طولانی ایستاده بودند نگریستم. دوباره در واقعی بودن این کابوس دچار تردید شدم. شبیه به یهودیان دوران جنگ جهانی دوم بودند که با نشان هایی روی بازو در صف های طولانی قطار می شدند و به سوی کوره های آدم سوزی برده می شدند. برای آخرین بار به آن لشکر اموات و آن آشنایان غریب نگاه کردم، به چهره های ناامید و بی روح و چشم های غم آلودشان؛ چقدر سرنوشتمان به هم شبیه بود.

دست و پابسته با آن جماعت اموات که خودم هم جزئی از آنها بودم

خدا حافظی کردم و از اردوگاه به کلانتری ۱۹ رفتم. رئیس کلانتری که مرد چاق و کم حرفی بود دست و پایم را باز کرد و گفت «برو آزادی، ولی پاسپورت اینجا می مونه. شنبه اول صبح بیا ببرش». هر چند آزاد شدم و دوباره به خانه بازگشتم اما روحم در اردوگاه بختیاردشت جا ماند، کنار تمام آن آدم هایی که اتباع بیگانه خوانده می شدند.

تفاوت رفتار دو «محمد» با یهودی ها

مانده از رویه ۲

پسر حسن، محمد ششم نیز راه اجدادش را دنبال کرد. در متن قانون اساسی مراکش در سال ۲۰۱۱ آمده است: «هویت ملی یکپارچه ی کشور از فرهنگ عبری نیز تغذیه کرده و غنا یافته است». این محمد دوستدار یهودیان، یکی از دو محمد مورد نظر این نوشته بود، محمد دیگر همان محمد ابن عبدالله مشهور می باشد که در همان آغاز کارش به همراهی علی ابن ابیطالب پسر عموی عزیزش سر ۷۰۰ تن یهودی روستایی و بی گناه را از تن شان جدا کردند و زن هایشان را به اسارت بردند تا به اموال آن ها دست پیدا کنند. بیشتر از این گفتن از محمد دوم ضروری نیست ((ما ایرانی ها او را به خوبی می شناسیم که صابونش به تن همه ما و مردم جهان خورده است. بیداری)) و چنین بود رفتار کاملاً متفاوت دو محمد مسلمان با یهودی ها.

**زنجیر کوبان و سینه زنان مسلمان های
لس آنجلس و نیویورک و لندن و پاریس را
دیگر در ایران و عربستان و دبی راه
نمی دهند که مانند گذشته خود زنی کنند.
در ایران مردم مسخره شان می کنند، در
عربستان و دبی و بحرین و کویت هم دیگر
تماشاچی باورمند ندارند، دولت های این
کشورها در پی نوسازی کشور و فرهنگ خود
هستند. تنها جایی که این سینه زنان عقب
مانده از تاریخ می توانند خود را به حدکشت
بزند تا همگان از دستشان راحت شوند
شهرهای شیعه نشین عراق است و بس.**

امیر طاهری

میهمانان خارجی در رژیم اسلامی و در رژیم شاهنشاهی

اگر می خواهید بدانید خان چه خانی است ببین میهمانانش چه کسانی هستند. در چهار دهه گذشته آقایان خمینی و خامنه ای میزبان چه کسانی بودند. یاسر عرفات که با تجارت خون فلسطینی و اسرائیلی ثروتمند شد اولین میهمان رژیم اسلامی بود. همین یاسر عرفات پس از حمله صدام به ایران راهی بغداد شد و از صدام هواداری کرد.

دیگر میهمانان خمینی و خامنه ای عبارت بودند از رهبران حزب الله لبنان و ترکیه- گردانندگان جهاد اسلامی سرکردگان حماس- انصاراله- حشدالشعبی- کتاب اهل حق و گلبدین حکمتیار و چند سرشناس دیگر طالبان سال ها در ایران میهمان بودند- مقتدا صدر که در ایران سه سال در قم تحصیل خود را تمام کرد. دندان هایش را تعمیر و یک همسر تازه هم گرفت و ایران را ترک کرد.

ابراهیم الکذازی ملای نیجریه ای، لوئیس فراخوان رهبر ملت اسلام از آمریکاکه بارها به ایران رفته و با چمدان های پر پول همراه قالیچه های گرانقیمت به آمریکا برگشته است.

انیس نقاش و جرج ابراهیم عبدالله دو تروریست بسیجی لبنانی، داود محمد فعال سیاهپوست آمریکایی قاتل دیپلمات ایرانی در واشنگتن علی اکبر طباطبایی که پس از کشتن طباطبایی به ایران آمد و میهمان دائمی جمهوری اسلامی شد. «وانتاسن دیاگو» یک فعال آمریکایی ضد سفید پوستان در پناه جمهوری اسلامی به نان و نوایی در ایران رسید. برای مهمان شدن در جمهوری اسلامی لازم نیست مسلمان باشی کافی است که خود را ضد یهود و ضد آمریکایی جا بزنی تا آغوش گرم اسلام به رویت باز شود.

نفی کنندگان هولوکاست مانند دیوید آروین و نیک کلینتون و داریوش سلمان همواره روی چشم آیت اله ها قرار داشتند.

در سال ۲۰۱۵ مشاور احمدی نژاد به نام محمد علی رامین نئونازی از هزار و دویست نفی کننده هولوکاست از شخصیت کشور دعوت کردند که در برنامه نمایش کارتون ضد یهود شرکت کنند.

دختر و پسر «ارنست و گوارا» معروف به چگوارا تروریست آرژانتینی میهمان برجسته ملایان تهران بودند. بیوه های شهدای اسلام از سراسر جهان از هر کشوری که باشند تا آخر عمر از جمهوری اسلامی حقوق می گیرند. دو همسر کارلوس یا شغال تروریست معروف جهانی از جمله زنانی هستند که از ایران حقوق مادام العمر می گیرند.

پیام آیت اله ها به تروریست ها همیشه یکی است: ضدیت با غرب به ویژه آمریکا و انگلیس و اسرائیل. حالا ببینیم پیش از به قدرت رسیدن خمینی میهمانان رژیم گذشته ایران از چه نوع کسانی بودند.

تمامی صدر اعظم های آلمان فدرال، سه رئیس جمهوری فرانسه، دو رئیس جمهوری اتحاد شوروی دو رئیس جمهوری خلق چین و سران و رهبران بیش از ۵۰ کشور دیگر از ژاپن گرفته تا زئیر. و سران و رهبران ۵۶ کشور برجسته جهان در جشن های ۲۵۰۰ ساله که در آن زمان بزرگترین گردهمایی بین المللی شناخته شد.

ایران شناسانی مشهور مانند، رومن گریشمن، آرتور پوپ، ریچارد فراید، آن ماری شمیت، پتروشفسکی، برنارد لوئیس، رستم علی اف، آندره گدار...

اندیشمندی چون ریموند آرون، لیکوآنیو، هنری کیسینجر، ادوارد هیت.

هنرمندان بیش از صد کشور جهان بارها برای انجام برنامه به ایران می آمدند به ویژه در جشن های ۲۵۰۰ ساله، فرانک سیناترا از هنرمندان مشهور جهان بود که چند بار در ایران برنامه اجرا کرد.

در دوران پیش از ۱۳۵۷ ایران میزبان میهمانانی بود که در شکل دادن به فرهنگ و تمدن ما نقش مثبت داشتند. بر عکس در دوران آیت اله ها بیشتر میزبانان کسانی بودند که برای نابودی فرهنگ و تمدن و سرمایه های ملی ما می کوشند. پس از ۱۳۵۷ کسانی مهمان جمهوری اسلامی بودند که جایی بمب گذاشته اند. کنیسه ای را آتش زده اند، چند آمریکایی یا اروپایی را گروگان گرفته اند، از دیوار سفارت خانه ای بالا رفته اند، چند پلیس یا ژاندارم را کشته اند، چند بانک را زده اند، روی چند زن بی حجاب اسید پاشیده اند. هواپیما ربایی کرده اند و برای شناخت میزبان همیشه باید به نوع میهمانان نگاه کرد.

**مشروعیت اسلام زمانی از بین رفت
که پیامبر اسلام در همان آغاز کارش
با یاری بستگان سر هفتصد تن از
یهودی های روستای بنی قریظه را
از تن جدا کرد و همسران شان را به
رختخواب های خود بردند.**

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

حسن نصرالله مزدور خامنه ای را یک ایرانی لو داد

بنا بر گزارش خبرگزاری Essanews.com On MSN، یک جاسوس ایرانی قرار بوده جای حسن نصرالله را به اسرائیل گزارش کند. هنگامی که حسن نصرالله از مراسم ختم همراهانش که در بمباران روز قبل کشته شده بودند به ستاد خود بر می گردد، میهن پرست ایرانی فوراً محل ورود او را به اسرائیلی ها گزارش می دهد. ارتش اسرائیل در کمتر از نیم ساعت سه تاساختمانی را که در آدرس داده شده قرار داشته تا عمق ۹۸ فیت چنان می کوبند که راه فرار و نجات برای نصرالله و عباس نیلفروشان فرمانده سپاه پاسداران و دوازده تن از سران حزب الله باقی نمی ماند. یادآوری می کنم اسماعیل هنیه را هم که در ایران اسرائیلی ها کشتند جایش را ایرانی ها لو دادند. تاریخ امروز ۲۰۲۴/۲۹/۹ است که این خبر رسید.

در میان کشورهای اسلامی، یک کشور
آبرومند و قابل زندگی وجود ندارد که
مسلمانان به جای پناهنده شدن به
کشورهای کافر و غیر مسلمان به آن کشور
اسلامی پناهنده شوند.

سوره ۵۴ آل عمران
ومکرو او مکرالله و الله خیر الماکرین
خود خداوند در قرآن با این جمله
اعتراف کرده است که من مکارترین
مکاران هستم! بی دلیل نیست از پیامبر
گرفته تا برسد به آخوندها،
همه مکار و فریب کارند!

لطفاً برای سفارش دادن بیداری و داشتن ارتباط فقط
با ایمیل bidari2@hotmail.com تماس بگیرید.

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.